

صیروت و عدم جوهر ثابت در بودائیسیم

دکتر علی نقی باقرشاهی

را بگیرد زیرا آئین دائو از نظر دینی جایگاه خوبی داشت ولی زمینه فلسفی آن ضعیفتر از آئین بودا بود و آئین کنفوسیوس نیز از نظر دینی ضعیفتر از آئین بودا بود. از اینرو بودائیسیم بعنوان آئینی که از نظر فلسفی و دینی غنی تر از آئینهای چینی بود توانست چینها را به خود جلب کند.

مکاتب فلسفی بودائیسیم

از نظر دینی آئین بودا به دو مکتب هینایانا (hinayana) و مکتب ماهایانا (mahayana) تقسیم می شود که مکاتب فلسفی مختلفی از این دو مکتب دینی خارج شدند. پیروان هینایانا با استناد به این سخن بودا که به پیروان خود گفته بود: «حال ای برادران، من شما را ترک خواهم کرد. بدانید که نهاد اصلی وجود در حال گذر و صیروت است و با جدیت تمام برای نجات خود تلاش کنید.^۱» کارما (Karma)^۲ را جایگزین خدا نمودند. تاکید اصلی این مکتب آزادی و نجات انسان است. پیروان این مکتب جوهر ثابت نفس و روح را یکپارچه تکذیب می کردند و معتقد بودند که ادراکات و مفاهیم به انضمام محیطی که با این افکار در ارتباط است تشکیل دهنده روح و شخصیت انسان است که بودا آنرا جریان حیات می نامید.

۱ - در این خصوص نگاه کنید به:

vatsyana, Indian philosophy, India, Kedar Nath Ram Nat Publication, p.95.

۲ - رک. به کتاب:

Chandradhar sharma, A critical survey of Indian Philosophy, Motilal Banarasidass, New - Delhi, P.75.

۳ - کارما نیروی آزادی است. مراد نه اراده شخصی است بلکه اراده فطری عناصری است که بر اثر نتیجه افعالی چند صورتهایی چند بخود می گیرند و جریان هستی را در جهت معینی رهبری می کنند. در این خصوص مراجعه کنید به کتاب ادیان و مکتبهای فلسفی هند تألیف داریوش شایگان.

قرن ششم قبل از میلاد بعنوان آغاز دوران فلسفه های منظم در کشورهای بزرگ جهان در نظر گرفته شده است زیرا این دوره پربارترین و درخشانترین دوره اندیشه بشری محسوب می شود. این دوره مصادف با تولد مردانی بزرگ مانند کنفوسیوس و لائوتزو در چین، بودا و ماهاویر در هند، سقراط و پارمنیدس در یونان و زردتشت در ایران است. در این دوره حکمای بزرگی در هند ظاهر شدند و آراء و اندیشه های خرد را درباره مسائل اساسی انسان مطرح کردند. قبل از بودا کتابهای مقدس و داهها و اوپانیشادها دیدگاه خاصی را نسبت به انسان و جهان مطرح نموده بودند. در زمان بودا اینگونه بحثهای نظری به اوج شکوفائی خود رسیده بود. حکمای هند نیز توجه زیادی بمسائل نظری داشتند و از حکمت عملی دور افتاده بودند، یعنی فلسفه در کاوشهای نظری خلاصه شده بود، در عرصه دین نیز مسائل اصلی فراموش شده بود و مسئولیت انسانی نادیده گرفته می شد. اخلاق نیز پایگاه اصلی خود را از دست داده بود و خرافات و اعتقادات خرافی در زندگی مردم افزایش پیدا کرده بود. بودا در چنین عصری ظاهر شد و در مقابل چنین گرایشاتی قیام کرد.

لازم به یادآوری است که تعالیم بودا بیشتر مبتنی بر تجربه شخصی است و هدف او نیز حل مسائل فکری و فلسفی زمان خود نبود بلکه هدف اصلی او آزادی انسان و رهایی او از درد و رنجهای زندگی بود ولی در تعالیم او یک دید خاص فلسفی وجود داشت که منجر به شکل گرفتن مکاتب فلسفی مختلفی شد. بودا ادعای پیامبری نیز نداشت ولی آئین او هم جنبه دینی و هم جنبه فلسفی پیدا کرد. بودائیسیم در چین و کشورهای دیگر خاور دور رشد سریعی داشت و توانست جای آئینهای کنفوسیوس و دائو

این مکتب همچنین وجود جوهر ثابت را در عالم ماده تکذیب می‌کرد و معتقد بود که ماده چیزی جز مجموعه‌ای از آنات و لحظه‌ها نیست. مهمترین آموزه این مکتب نظریه لحظه‌ای (momenariness) یا نظریه صیورت است که طبق این نظریه جهان وجودی لحظه‌ای دارد یعنی دائم در حال شدن و صیورت است.

مکتب ماهایانا یا چرخ بزرگ یکی دیگر از مکاتب اصلی بودائیسم است که با مکتب هینایانا در برخی مسائل اختلاف دارند. برای مثال در مکتب هینایانا آزادی انسان فردی است و جنبه سلبی دارد که همان رهایی از رنجها است ولی در مکتب ماهایانا آزادی انسان نوعی سعادت محسوب می‌شود. در مکتب ماهایانا بودا تبدیل به خدا می‌شود و او را بعنوان یک حقیقت متعالی می‌پندارند. بودا در این مکتب یک وجود مطلق است که در سرتاسر عالم هستی حضور دارد. طبق نظر این مکتب حقیقت غیر قابل توصیف است زیرا فراتر از مقولات عقلی است از

یکسره تکذیب می‌کرد و آنرا مصنوع ذهن انسان می‌دانست از این رو این مکتب را ایده‌الیست می‌خوانند. این دو مکتب را شمالی و جنوبی هم می‌گویند زیرا گسترش یکی، یعنی ماهایانا، در شمال آسیا و گسترش دیگری در جنوب بوده است. بعضی معتقدند که مقام هینایانا از ماهایانا از لحاظ هدف و تعلیمات پایین‌تر است. زیرا هدف غایی هینایانا رسیدن به نجات و آزادی شخصی است حال آنکه ماهایانا این نجات را نه تنها از جهت شخصی می‌جوید بلکه می‌خواهد که تمام موجودات عالم از برکت آن برخوردار شوند. متون هینایانا بزبان پالی بوده در حالیکه متون ماهایانا بیشتر به زبان سانسکریت است. ماهایانا به آئین بودا رنگ عرفانی داده است و معتقد است که راه بودا برای همه باز است و همه می‌توانند قوس صعودی را پیمایند و سرانجام به نیروانا (مقام رستگاری) برسند. مکتب ماهایانا در چین به «چانگ» و در ژاپن به «ژن» معروف است.

درست است که مکاتب فلسفی بودائیسم

به جوهر ثابت و آتمان یا نفس انسان توجهی نداشتند و آنرا انکار می‌کردند ولی این به آن معنی نیست که مادیگرا بودند. آئین بودا جسم و نفس را بمنزله مظاهر ناپایدار جهان می‌دانست.

عمیقترین تأثیر آئین بودا در چین و ژاپن که راه اشراق و طریق کشف و شهود را آموخت بواسطه این مکتب بوده است. در ماهایانا مفهوم یکتاپرستی نیز به چشم می‌خورد. طبق نظر آنها همه بوداهاتجلیات بودای نخستین هستند و این بودای نخستین شبیه برهمن (brahman)^۴ هندوان است.

۴ - داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند. انتشارات امیرکبیر، ص ۴۱۰.

۵ - همان.

۶ - آتمان در اوپانیشادها بمعنی روح و نفس انسان تعبیر شده است.

۷ - داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، انتشارات امیرکبیر.

۸ - برهمن در اوپانیشادها بمعنی روح مطلق و حقیقت عالم است شانکارا درباره برهمن می‌نویسد: لغت برهمن از ریشه بره یعنی رشد و گسترش مشتق شده و مفهوم وجود نامحدود و اسم یلارسم ذات باری را در بر دارد. ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ص ۸۰۸.

اینرو آنها فرضیهٔ خلاء (shunya) را مطرح می‌کنند که طبق آن عناصر این جهان تهی و خالی هستند. کلمه shunya به معنی تهی بودن و خالی بودن است ولی چرباتسکی محقق روسی آنرا با نسبت جهانی^۴ و پاموچی دانشمند ژاپنی آنرا عدم جوهر تعبیر کرده است.^۵ پوسن درباره این مطلب می‌گوید: بودائها می‌گویند همه چیز خلاء است. مکتب هینایانا این عالم را خالی از حقیقت آتمان (atman)^۶ می‌پنداشت. یعنی اشیاء خالی از هرگونه واقعیت ثابت و لایتغیرند و در نتیجه اندیشه واقعیت ثابتی نیست و در واقعیت ثابتی قرار ندارد و به هیچ اصل ثابتی متصل نیست.^۷

تاریخ دقیق پیدایش مکاتب بودائی معلوم نیست ولی جذابی این دو مکتب در سال چهارصد قبل از میلاد صورت گرفت. مکتب هینایانا اشیاء عینی را واقعیتی انکارناپذیر می‌داند به همین جهت این مکتب را رئالیست می‌خوانند ولی مکتب ماهایانا واقعیت دنیای خارج را

صیوروت در جهان

بودا معتقد است که جهان مانند جریان مستمر آب است و اشیاء در آن در تغییر و تبدیل دائمی هستند و مفهوم ثبات و وحدت توهمی بیش نیست. در عالم هیچ جوهر ثابتی که بتوان آنرا اساس اشیاء جهان دانست وجود ندارد. همه چیز غیر واقعی و بی‌اساس و فاقد خود است. جهان یک صیوروت پیوسته است و زنجیره‌ای است از علل که بنظر واقعی می‌نماید همانگونه که مشعلی را اگر بچرخانیم دایره‌ کاملی را تشکیل می‌دهد حال آنکه دایره کاملی وجود ندارد و این دایره متشکل از مجموعه نقطه‌های فراوان است که بر اثر توالی و استمرار بصورت دایره جلوه‌گر شده است و پیوسته بنظر می‌رسد. در کتب بودائی آمده است که چیزی یگانه از چیز یگانه دیگر بوجود نمی‌آید، از اجتماع چیزهاست که همه چیز زاده می‌شود.^۹ غرض از اجتماع چیزها همان جمع شرایط و علل است یعنی در نظر بودائیه پیدایش و ظهور اشیاء در این عالم بر اثر بوجود آمدن شرایط و علل خاصی تحقق پیدا می‌کند. کلیه علل جریان ثابتی را تشکیل می‌دهند که سرشار از نیرو است. این علل را علل خزننده نیز می‌گویند که معطوف به مرکزند. یعنی نقطه اتصال این علل. علت واقعی معلول است و این معلول همان تسلسل جدید و خلق جدید است. چرباتسکی محقق روسی معتقد است که وقوع حادثه‌ای در این جهان متضمن این است که شرایط و علل ضروری اعم از اصلی و فرعی موجود باشد. سلسله دوازده علت بودائی که بودائیه‌ها به آن قائلند یک جریان هستی را تشکیل می‌دهند در واقع خط عمودی آن و شرایط دیگر علل افقی حوادث را تشکیل می‌دهند.^{۱۰} در آئین بودا اشیاء عالم از منشاء نامعلومی سرچشمه می‌گیرند و مانند رودی در جریان بوده و به مقصد نامعلومی روانه می‌شوند. این سؤال که اشیاء از چه چیزی بوجود آمده‌اند یا چه انگیزه‌ای سبب پیدایش آنها شده و یا اینکه هدف خلقت و آفرینش چه بوده در دین بودا مطرح نشده است. بودا بعد از طی مراحل مختلف در نهایت به این حقیقت بزرگ می‌رسد که جهان پر از رنج است و مبداء رنج ناپایداری این جهان است. او می‌گفت چون عناصر و اشیاء عالم دائم در حال تغییر و تبدیلمند در واقع تغییر و تبدل و رنج نیز با هم هستند. بودا راههایی را جهت رهایی از این رنج مطرح کرده است.

نفس انسان

مکاتب بودائیهستی جوهری به نام نفس را تکذیب می‌کنند و آنرا به سلسله‌ای از ادراکات و احساسات تقلیل

می‌نمایند. در حالیکه اوپانیشادها وجود واقعی انسان را قبول دارند و آتمان (atman) را به معنی ذات و واقعیت انسان می‌دانند. در اوپانیشادها آمده است که حقیقت وجود ما همان آتمان و هدف نهایی ما دانستن او است. و یگانه راهی را که حکمای هندو نشان می‌دهند برای شناختن او این است که از طریق خود می‌توان او را شناخت. ولی بودائیه‌ها جوهری بنام آتمان را تکذیب می‌کنند و شخصیت انسان را مرکب از عناصر گردهم آمده‌ای می‌دانند. و آنرا جریان حیات می‌نامند. این عناصر را بودائیان hame - rupa (اسم و صورت) می‌گفتند. مراد از صورت عناصر روانی و ذهنی و مراد از اسم نیز عناصر طبیعی و مادی است. در واقع بودا همان عناصری را اصیل و واقعی می‌دانست که اوپانیشادها می‌کوشیدند آنها را رد بکنند و واقعیت اصلی عالم را فراتر از آن معرفی کنند.

درست است که مکاتب فلسفی بودائیهسم به جوهر ثابت و آتمان یا نفس انسان توجهی نداشتند و آنرا انکار می‌کردند ولی این به آن معنی نیست که مادیه‌گرا بودند. آئین بودا جسم و نفس را بمنزله مظاهر ناپایدار جهان می‌دانست. برای مثال یکی از حکمای بزرگ بودائیهسم بنام ناگارجونا در سخنی می‌گوید: مکتب تاتهاگاتا^{۱۱} گاهی معتقد است که آتمان وجود دارد و گاهی نیز منکر آن است. زمانیکه تعلیم می‌داده است که آتمان وجود دارد غرض آن بوده است که مردم را از کفر و تکذیب واقعیت‌های جهان در امان بدارد، و زمانیکه تعلیم می‌داد که آتمان به معنی پروردگار وجود ندارد مراد این بوده است که مردم را از کفر ابدیت‌گرایی حفظ کند. حال کدام یک از دو نفر معرف واقعیت است. بدون شک نظریه انکار و تکذیب آتمان.^{۱۲} حکیم بزرگ بودائی ناگاسنا نیز وجود نفس ثابت را تکذیب می‌کرد. او در گفتگویی که با میلیندا پادشاه یونانی هند در قرن دوم پیش از میلاد داشت آراء خود را درباره نفس انسان مطرح کرده است که بشرح زیر است:

میلیندا از ناگاسنا می‌پرسد: ای راهب ستودنی اسم شما چیست؟

ناگاسنا پاسخ می‌دهد: مرا ناگاسنا گویند ای شاه بزرگ... ولی ناگاسنا ای شهیر یا بزرگ فقط نام و صفت و

۹ - داریوش شایگان، ادیان مکتب‌های هند، ص ۳۴۸.

۱۰ - همان.

۱۱ - تاتهاگاتا (tathagata) یکی از نام‌های بودا است بمعنی موجودی است که به نیروانا پیوسته است و طریق آزادی را به انسانها می‌آموزد.

۱۲ - رک. به کتاب:

Radhakrishna, Indian Philosophy, Blackie and son publishers, pvt. Ltd, p.889.

لفظی بیش نیست. زیرا حقیقت ثابتی در پس مظاهر عالم نیست. میلیندا روی به پانصد یونانی و راهبان گردانید و آنها را به شهادت طلبید و گفت: ناگاسنا مدعی است که شخصیت ثابتی وجود ندارد، آیا می‌توان با چنین سخنی توافق کرد؟ سپس به ناگاسنا گفت: اگر شخصیت ثابتی وجود ندارد پس کیست که راهبان صومعه شما را لباس و خوراک و مسکن می‌دهد؟ کیست که بیماران را درمان کند؟ کیست که از این مزیای برخوردار می‌شود؟ کیست که به مکان نیروانا و آزادی و نجات می‌رسد؟ کیست که دست به کشتن می‌زند؟ کیست که سرقت می‌کند؟ کیست که به زندگی پست و تمایلات دنیوی گراید؟ کیست که دروغ می‌گوید و میگساری می‌کند؟ عبارت دیگر کیست که مرتکب یکی از معاصی بزرگ می‌شود؟ گناهایی که در قید این حیات میوه‌های تلخ بیار آورند... اگر چنین باشد نه نیکی خواهد بود و نه بدی و پدید آورنده اعمال نیک و بد هم نخواهد بود و اعمال نیک و بد ما نه میوه‌های خوب بیار خواهند آورد و نه میوه‌های تلخ. ای «ناگاسنا» اگر بیندازیم که مردی شما را هلاک کند و ضاری در کار نباشد نتیجه این خواهد بود که استاد و مرشدی در طریقت شما یافت نمی‌شود و احکام شما تهی و پوچند. می‌گویی که هم کیشانت ترا ناگاسنا می‌گویند.

ناگاسنا چیست؟ آیا این گیسوان ناگاسنا است؟ «نه سرور من»

«این ناخنها و دندانها، پوست و گوشت ناگاسنا است؟ «نه سرور من»

آیا صورت جسمانی، احساسات و ادراکات و تأثرات ذهنی و آگاهی «ناگاسنا» هستند؟ «نه سرور من»
آیا غیر از این پنج گروه ترکیبات ناگاسنا وجود دارد؟ «نه سرور من»

«پس بهر سوی که می‌نگرم ناگاسنایی نمی‌بینم و ناگاسنا لفظی بیش نیست و ناگاسنا که در پیش من ایستاده کیست؟ ناگاسنا از پادشاه می‌پرسد: آیا سرور بزرگ بدینجا پیاده آمده است یا با اراهه؟ «با اراهه آمده‌ام». حال که با اراهه آمده‌اید ای شاه بزرگ به من بگویید اراهه چیست؟ آیا اراهه قرارگاه آن است؟ آیا چرخ و ریسمان و یوغ و پره‌های چرخ را اراهه گویند؟ پادشاه به همه سئوالات پاسخ منفی می‌دهد. آیا هم این صفات را اراهه گویند؟ نه چنین نگفتم. پس غیر از این صفات چیزی هست که ما بدان اراهه بگوییم؟ نه چنین نمی‌گویم.

پس به هر سوی که می‌نگرم اراهه را نمی‌بینم و اراهه لفظی بیش نیست. ای پادشاه بزرگ سخن راست نگفته‌اید سپس ناگاسنا روی به پانصد یونانی برگرداند و آنها را

بشهادت طلبید و گفت: «سرور بزرگ می‌گویید که با اراهه آمده است و چون از او سؤال شد اراهه چیست در تعریف ماهیت آن عاجز ماند و نتوانست آنرا بیان کند، آیا می‌توان با چنین امری موافق بود؟ میلیندا پاسخ داد: من دروغ نگفتم، بعلت داشتن همه این اجزاء مختلف چون: ریسمان، یوغ، چرخ و غیره است... که آنرا تحت لفظ کلی «ارابه» بیان می‌کنند «بسیار خوب شهریار بزرگ شما واقعیت را دریافتید من هم بعلت داشتن موی و پوست و گوشت و آگاهی و غیره است که تحت کلمه ناگاسنا معروف شده‌ام ولی شخصیت ثابتی در پس این مظاهر وجود ندارد. همانگونه که اجزاء مختلف اراهه به اتفاق لفظ «ارابه» را تشکیل می‌دهند بدینگونه نیز عناصر را به هم می‌آمیزند و مفهوم مشترک وجودی را بیان می‌کنند.^{۱۳}

این بحث قابل مقایسه است با بحثی که از افلاطون در رساله ته ته تئوس در همین باره مطرح شده است و از مثال اراهه نیز استفاده شده است.^{۱۴} راداکریشنان مولف کتاب فلسفه هند می‌گوید: این نظر که بودا خود از آنچه که نفس نیست سخن می‌گوید و از آنچه که وجود دارد سخنی نمی‌گوید می‌تواند دلیلی باشد بر این نظر که خود بودا نفس را بطور کل تکذیب نمی‌کند.^{۱۵} راداکریشنا در جای دیگر می‌گوید: وقتی ما از تعالیم اولیه خود بودا فاصله زیادی گرفتیم و به مفسرین او مراجعه کردیم انتظار آن می‌رفت که آراء او تحریف گردد و در فضای عقلگرایی مطرح شود.^{۱۶}

شانکارا حکیم بزرگ هند در قرن هشتم میلادی یکی از بانیان بزرگ مکتب دانستا و از مروجین معروف یکتاپرستی مطلق بود که برای مبارزه با بودائیان و ثنویت انگاران قیام کرد درباره نفس می‌گوید اگر نفس واقعیتی ثابت نداشته باشد و لحظه‌ای باشد در آن صورت علم غیر ممکن می‌شود. فیلسوفان بودائی تمایزی بین نفس و تغییرات آن قائل نشده‌اند. آنچه که دستخوش تغییرات است نمی‌تواند علم به چیزی داشته باشد که تغییر کرده است. علم به تغییرات نیاز به یک عالم نامتغیّر دارد.^{۱۷} □

۱۳ - داربوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ص ۱۵۱-۲.

۱۴ - رساله ته ته تئوس افلاطون، (۲۰۷a) به بعد.

۱۵ - ر.ک. به کتاب:

Radhakrishna, Indian Philosophy, p.386.

۱۶ - همان، ص ۳۹۵.

Op.Cit, vatsyana, p.11

۱۷ - ر.ک. به کتاب: